



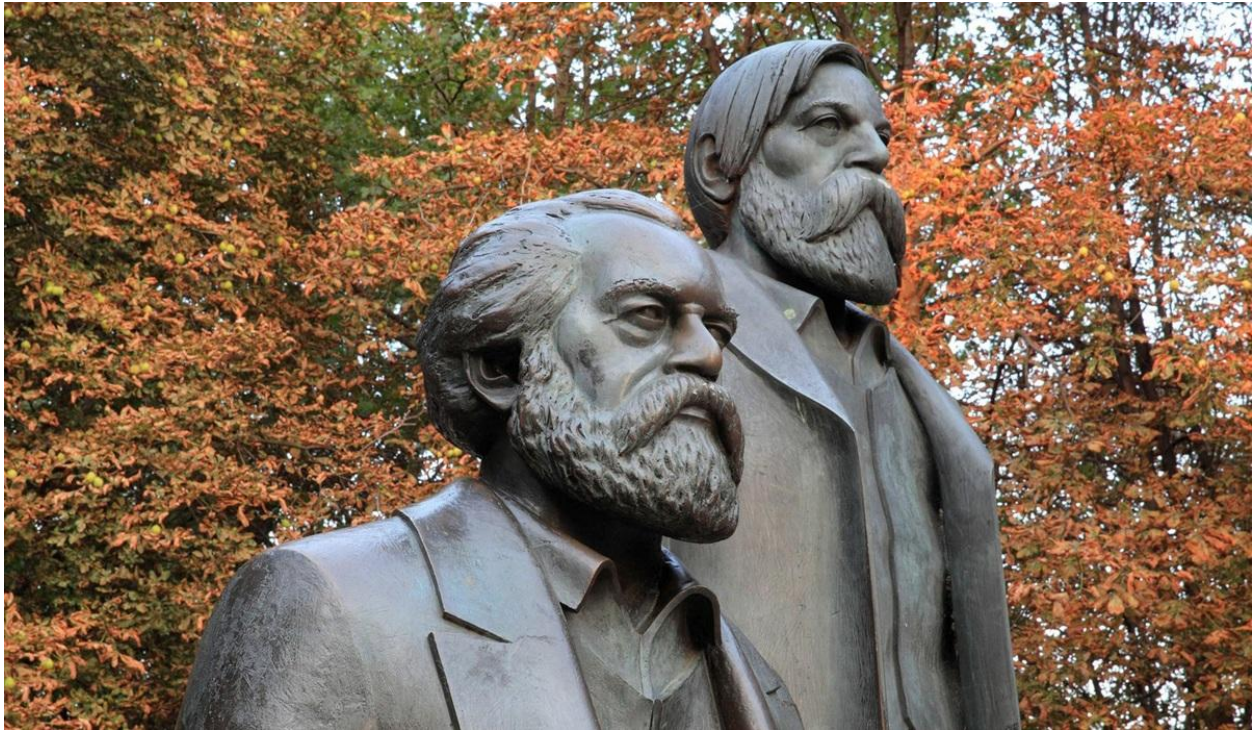
نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مارکس و انگلس: متفکران چندزبانه

کان کانگال

ترجمه‌ی: مژگان بدیعی



شهریور ۱۴۰۵

هجدهم برومر لویی بناپارت اثر مارکس در ۱۸۵۲ با این عبارت مشهور آغاز می‌شود که انسان‌ها «تاریخ خود را می‌سازند، اما نه آن گونه که می‌خواهند» [۱] او سپس استدلال می‌کند که هر آنچه در زمان حال رخ می‌دهد، از گذشته‌ای سیاسی و واکنشی به آن گذشته برخاسته است. بازخوانی و تفسیر گذشته برای مقاصد کنونی مستلزم یک زبان است؛ چنین زبانی به‌طور طبیعی داده شده نیست، بلکه باید به‌طور اجتماعی بر ساخته شود. افزون بر این، واژگان و دستور این زبان ریشه در میراث‌های زبانی ایدئولوژی‌های گذشته دارد. مارکس در این زمینه، قیاسی به‌کار می‌گیرد و فراگیری زبان سیاسی را با تسلط بر یک زبان طبیعی مقایسه می‌کند:

«کسی که زبانی تازه می‌آموزد، در آغاز آن را همیشه به زبان مادری‌اش برمی‌گرداند؛ اما تنها هنگامی روح آن زبان تازه را جذب می‌کند و می‌تواند آزادانه خود را بیان کند که بدون یادآوری زبان پیشین راه خود را در آن بیابد و در کاربرد زبان جدید، زبان مادری‌اش را از یاد ببرد.» [۲]

این سطرها بیانگر دلبستگی‌های نظری مارکس و حساسیت‌های فکری او به بافتار هر زبان ایدئولوژیک بودند. خودِ مارکس که استاد نثر سیاسی بود، به‌خوبی از این واقعیت آگاه بود که هر فهم درست از جوامع بورژوایی مستلزم توجهی دقیق به این است که امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چگونه بر پایه‌ی منافع طبقاتی معین، از لحاظ نظری صورت‌بندی، از نظر سیاسی تبلیغ و از نظر زبانی بیان می‌شوند.

با این حال، بُعدی شخصی نیز در این قیاس نهفته بود: علاقه‌ی شدید مارکس به زبان‌ها. در این سطور نه‌تنها مارکس نظریه‌پرداز بلکه مارکس چندزبانه سخن می‌گوید. هنگامی که می‌نویسد: «کسی که زبانی تازه می‌آموزد، در آغاز آن را همیشه به زبان مادری‌اش برمی‌گرداند»، از تجربه‌ی شخصی‌اش سخن می‌گوید.

مارکس جوان در چارچوب برنامه‌ی درسی دبیرستان آلمانی سده‌ی نوزدهم (Gymnasium) ناگزیر بود خود را در زبان‌های یونانی باستان، لاتین و فرانسوی غرق کند. او در چارچوب آزمون پایان دوره‌ی متوسطه (Abitur) باید متن‌هایی را از آلمانی به فرانسوی، از یونانی باستان به آلمانی، و از آلمانی به لاتین ترجمه می‌کرد و به علاوه مقاله‌ای مستقل به زبان لاتین می‌نوشت. [۳] در کارنامه‌ی پایان دوره‌ی متوسطه‌ی مارکس آمده بود که «کوشش و پشتکار او» «در زبان‌های باستانی بسیار رضایت‌بخش است... اما در زبان فرانسوی تنها اندکی پشتکار از خود نشان می‌دهد.» همچنین درباره‌ی یونانی و لاتین تصریح شده بود که او «حتی بدون آمادگی قبلی نیز می‌تواند بخش‌های ساده‌تر آثار کلاسیکی را که در دبیرستان تدریس می‌شوند، با روانی و دقت ترجمه کند و شرح دهد.» [۴]

مارکس در سال‌های دانشگاهی نیز تمرین ترجمه را ادامه داد. در نامه‌ای در ۱۸۳۷ به پدرش نوشت که «بخشی از **فن خطابه** ارسطو، **ژرمانیای** تاسیتوس، **تریستریای** اووید را ترجمه کرده و شروع کرده‌ام به آموختن انگلیسی و ایتالیایی به‌طور خودآموز؛ یعنی از روی کتاب‌های دستور، هرچند تاکنون چندان کاری از این طریق پیش نبرده‌ام.» [۵] دروس دانشگاهی او درباره‌ی «اسطوره‌شناسی یونانی و رومی» با فردریش گوتلیب ولکر و نیز «پرسش‌هایی درباره‌ی هومر» و «اشعار پروپرسیوس» با آگوست ویلهلم شلگل، مستلزم استفاده‌ی فعال از یونانی و لاتین بود. [۶] آشنایی او با زبان‌های باستانی در رساله‌اش درباره‌ی فلسفه‌های دموکریست و اپیکور نیز پیداست. سال‌ها بعد، در دهه‌ی ۱۸۷۰، مارکس برای کتاب **دیالکتیک طبیعت** انگلس، یادداشت‌هایی از **مابعدالطبیعه** ارسطو درباره‌ی فلسفه‌ی طبیعت و از دیوژن لائرتیوس درباره‌ی لوقیپوس، اپیکور و دموکریست در متن اصلی یونانی تهیه کرد. [۷]

مارکس در ۱۸۴۴ یا پس از آن دوباره به یادگیری ایتالیایی پرداخت. او در صفحات سفید دفترهای یادداشت خود درباره‌ی باروخ اسپینوزا (۱۸۴۱)، بخش‌های طولانی از کتاب **دستور زبان ایتالیایی** اثر کارل لودویگ کانه‌گیزر را رونویسی و درس‌به‌درس آن را مطالعه کرد. [۸] این کتاب شامل متن‌هایی از نویسندگان ایتالیایی چون تورکواتو تاسو، لودوویکو آریوستو، کارلو گولدونی و پیئtro متاستازیو نیز بود. فهرست کتابخانه‌ی خصوصی مارکس که در ۱۸۵۰ توسط دوست و رفیقش رولان دانیلس تهیه شد (اکثر آن‌ها فرانسوی بودند)، نشان می‌دهد که آثار این چهار نویسنده را به ایتالیایی در اختیار داشت. در این فهرست همچنین کتاب دستور زبان ایتالیایی بیائولی به فرانسوی، فرهنگ فرانسه - ایتالیایی باربری، **دستور کامل زبان اسپانیایی** اثر اوچاندو، فرهنگ فرانسه - اسپانیایی آدرین بربروگر، کتاب خودآموز اسپانیایی موته فنلون، **آموزش زبان پرتغالی** یوهان کریستان مولر، کتاب **عناصر مکالمه‌ی انگلیسی** جان پرین، کتاب **راهنمای آموزش زبان انگلیسی** آگوست یوک، فرهنگ جیبی انگلیسی - آلمانی و یک فرهنگ کامل انگلیسی - آلمانی - فرانسوی ثبت شده است. [۹]

علاقه‌ی مارکس به اسپانیایی از دهه‌ی ۱۸۴۰ آغاز شد اما فقط در اوایل دهه‌ی ۱۸۵۰ به‌طور جدی بدان پرداخت. در ۱۸۵۳ نوشت که یک کتاب دستور زبان اسپانیایی از دوستی قرض گرفته است. [۱۰] در ۱۸۵۴ درباره‌ی خوانده‌هایش به زبان اسپانیایی و ایتالیایی به انگلس نوشت:

«در فرصت‌های پراکنده مشغول یادگیری زبان اسپانیایی‌ام. با کالدرون آغاز کرده‌ام... آثاری را که خواندشان به زبان فرانسوی برایم ناممکن بود، اکنون به اسپانیایی می‌خوانم: *آتالا* و *وُنه* اثر شاتوبریان، و چیزهایی هم از برناردین دو سن‌پیر. اکنون در میانه‌ی *دون کیشوت* هستم. دریافته‌ام که در آغاز کار، در زبان اسپانیایی بیش از ایتالیایی به فرهنگ لغت نیاز است. تصادفاً به کتاب *بایگانی سه‌ساله‌ی رویدادهای ایتالیا از برآمدن پیوس نهم تا ترک ونیز* و جز آن دست یافته‌ام. این بهترین اثری است که تاکنون درباره‌ی حزب انقلابی ایتالیا خوانده‌ام.» [11]

غرق شدن مارکس در مطالعه‌ی زبان اسپانیایی به او امکان داد تا از منابع دست‌اول درباره‌ی گذشته‌ی سیاسی معاصر اسپانیا بهره گیرد. او که توجه خود را بر نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم متمرکز کرده بود، در تدارک نگارش مجموعه‌ای از مقالات برای *نیویورک تریبیون* بود. بعدها با نگاهی به اشتغال ذهنی خود به زبان اسپانیایی در ماه‌های پیش نوشت: «به‌موقع خواندن *دون کیشوت* را آغاز کردم... دست‌کم می‌توان این را گامی به پیش دانست که اکنون هزینه‌ی این مطالعات خود به خود تأمین می‌شود.» [۱۲] یکی از ثمرات این مطالعات آن بود که مارکس در منابع اسپانیایی شواهد فراوانی از وجود یک توطئه‌ی جمهوری خواهانه در ارتش فرانسه، در زمانی که ناپلئون در جریان جنگ فرانسه و اسپانیا فرماندهی نیروها را در اسپانیا بر عهده داشت، یافت. [۱۳] سال‌ها بعد نیز، آشنایی او با زبان اسپانیایی در پژوهش‌هایش درباره‌ی تاریخ استعمار در قاره‌ی آمریکا به کار آمد. [۱۴]

جالب این که مارکس در همین دوران، نوشتن و انتشار آثار به زبان انگلیسی را نیز آغاز کرده بود. اگرچه او در میانه‌ی دهه‌ی ۱۸۴۰، در دوران اقامتش در پاریس، تا حد زیادی به ترجمه‌های فرانسوی آثار اقتصادسیاسی دانان انگلیسی متکی بود، اما در دهه‌ی ۱۸۵۰ و در دوره‌ی اقامتش در لندن تسلط بر زبان انگلیسی به ضرورتی فوری برای او بدل شد. انگلس در نامه‌ای به سال ۱۸۵۱ نوشت: «مارکس کم انگلیسی صحبت می‌کند.» [۱۵] مارکس در ژانویه‌ی ۱۸۵۳ به انگلس اطلاع داد که سرانجام «برای نخستین بار جرئت کردم مقاله‌ای به زبان انگلیسی بنویسم.» فریدریش لودویگ ویلهلم پیپر، زبان‌شناس آلمانی، عضو اتحادیه‌ی کمونیست‌ها و مترجم انگلیسی *هجدهم برومر* مارکس، «چند اصلاح در آن انجام داد؛ اگر دستور زبانم خوب شود و با جسارت بنویسم، احتمالاً کارم بهتر خواهد شد.» [۱۶]

مارکس در مارس ۱۸۵۳ در نامه‌ای به انگلس نوشت: «به نظرم می‌رسد که استعدادی برای نگارش انگلیسی داشته باشم؛ کاش فقط یک فرهنگ فلوگل [فرهنگی انگلیسی - آلمانی ی. گ. فلوگل]، یک کتاب دستور زبان و کسی بهتر از آقای پیپر برای اصلاح نوشته‌هایم در اختیار داشتم.» [۱۷] انگلس که از پیشرفت سریع مارکس شگفت‌زده شده بود، در پاسخ نوشت: «هرگز باور نمی‌کردم که در چنین مدت کوتاهی هفت مقاله به زبان انگلیسی فرستاده باشی. وقتی به اینجا بیایی... در عرض یک هفته بیشتر از شش هفته‌ای که نزد آقای پیپر می‌گذرانی، انگلیسی یاد خواهی گرفت.» [۱۸] در ژوئن ۱۸۵۳، انگلس با شور و شوق در نامه‌ای به مارکس نوشت: «دیروز مقالات را درباره‌ی **تایمز** و پناهندگان (همان مقاله‌ای که نقل‌قولی از دانتیه در آن آمده) در یکی از شماره‌های قدیمی **تریبون**، که اوایل آوریل منتشر شده بود، خواندم. بهت تبریک می‌گم. انگلیسی‌ات خوب نیست، درخشان است. فقط گاه‌وبی‌گاه واژه‌ای به چشم می‌خورد که خیلی خوب در متن ننشسته؛ اما این تقریباً بدترین ایرادی است که می‌شود به مقاله گرفت. رد و اثر پیپر نیز تقریباً هیچ جا به چشم نمی‌خورد؛ فکر نمی‌کنم دیگر اصلاً به او نیاز داشته باشی.» [۱۹]

مارکس متواضعانه پاسخ داد: «ستایشی که از انگلیسی "در حال شکوفایی" من کرده‌ای، حقیقتاً مایه‌ی دلگرمی‌ام است. آنچه بیش از همه کم دارم، اولاً اطمینان‌خاطر در به‌کارگیری درست دستور زبان و ثانیاً، مهارت در به‌کارگیری انواع ظرایف و تعبیرهای رایج زبان است؛ همان چیزهایی که به‌مدد آن‌ها می‌شود با نثری نافذ و برنده نوشت.» [۲۰] مارکس در اینجا احتمالاً پیشرفت خود را در زبان انگلیسی با تجربه‌ی قبلی‌اش در نگارش به فرانسوی می‌سنجید که شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ی آن رساله‌ی **فقر فلسفه** است و در ۱۸۴۷ در نقد ژوزف پی‌یر پرودون منتشر کرد. در همین حدود نیز به زبان‌شناسی تطبیقی علاقه‌مند شده بود و از کتاب **دستور زبان فیلولوژیک: مبتنی بر زبان انگلیسی و تدوین‌شده بر پایه‌ی مقایسه با بیش از شصت زبان**، اثر ویلیام بارنز (۱۸۵۴)، یادداشت‌برداری کرد. [۲۱]

هنگامی که مارکس در اواخر دهه‌ی ۱۸۶۰ به فراگیری زبان روسی پرداخت، دغدغه‌ی اصلی‌اش نه نوشتن بلکه خواندن بود. او در نامه‌ی معروف ۱۸۷۷ خود به نشریه‌ی **اوتچستونیه زاپیسکی** [یادداشت‌های میهن] نوشت: «برای آنکه بتوانم درباره‌ی تحول اقتصادی روسیه‌ی معاصر داوری آگاهانه‌ای داشته باشم، زبان روسی آموختم و سپس چند سال را صرف مطالعه‌ی مطالب رسمی کردم.» [۲۲] اثر ن. فلروفسکی درباره‌ی طبقه‌ی کارگر روسیه یکی از نخستین عناوین فهرست مطالعاتی او بود. پس از آن، توجهش به اثر نیکلای

چرنیشفسکی درباره‌ی جان استوارت میل معطوف شد. مارکس نسخه‌ای از این اثر را در کتابخانه‌ی خود داشت و در پس‌گفتار دوم جلد نخست **سرمایه** نیز از چرنیشفسکی ستایش کرد. [۲۳] او همچنین **نامه‌های بی‌نشانی** چرنیشفسکی را خواند، از آن یادداشت برداشت و بخش‌هایی از آن را ترجمه کرد. [۲۴] مارکس علاوه بر چرنیشفسکی و دیگر نویسندگان روس، مجموعه‌ای از مقالات الکساندر هرتسن را نیز خواند. او خودزندگی‌نامه‌ی هرتسن، **گذشته و اندیشه‌های من**، را به زبان روسی از انگلس به امانت گرفت. این مجلد حاوی شمار فراوانی یادداشت حاشیه‌ای بود که عمدتاً از فهرست‌های بلند واژگان و ترجمه‌هایی تشکیل می‌شد که مارکس و انگلس ثبت کرده بودند. [۲۵] و سرانجام، اثر ماکسیم کووالفسکی درباره‌ی تاریخ مالکیت اشتراکی برای مارکس، و نیز انگلس، اهمیتی ویژه داشت. مارکس این کتاب را از آغاز تا پایان به زبان اصلی خواند و گزیده‌هایی از آن را به آلمانی نوشت. [۲۶] ویلهلم لیکنشت، که شاهد فراگیری زبان‌های اسپانیایی و روسی از سوی مارکس بود، در خاطرات خود درباره‌ی او نوشت که مارکس برای تسلط بر یک زبان اهمیت فراوانی برای خواندن قائل بود: «کسی که حافظه‌ای خوب دارد — و حافظه‌ی مارکس چنان دقت خارق‌العاده‌ای داشت که هیچ‌چیز را فراموش نمی‌کرد — به سرعت گنجینه‌ای از واژگان و تعبیرها می‌اندوزد. پس از آن، کاربرد عملی زبان نیز به آسانی آموخته می‌شود.» [۲۷] خود کووالفسکی نیز مارکس را «چندزبانه» خواند، زیرا او «نه تنها آلمانی، انگلیسی و فرانسوی را روان صحبت می‌کرد، بلکه می‌توانست روسی، ایتالیایی، اسپانیایی و رومانیایی نیز بخواند.» [۲۸]

در سال ۱۸۵۲، مارکس از پیپر خواست فصل نخست **هجدهم برومر** را به عنوان نمونه ترجمه کند. مارکس در نامه‌ای به انگلس نوشت: «این ترجمه سرشار از خطا و افتادگی است. باین‌همه، اصلاح آن به اندازه‌ی کارِ ملال‌آورِ ترجمه زحمتی بر تو تحمیل نخواهد کرد.» [۲۹] چند روز بعد، انگلس نیز در گلایه نوشت: «ترجمه‌ی پیپر حسابی مرا به دردسر انداخته است.» [۳۰] بررسی دقیق‌تر ترجمه‌ی پیپر، انگلس را بر آن داشت تا یادداشتی درباره‌ی نظریه و عمل ترجمه بنویسد. او در این یادداشت، از جمله، به تفاوت میان ترجمه‌ی حرفه‌ای و نوشتن خودانگیخته به زبان مقصد، محدودیت‌های استفاده از فرهنگ لغت، خطر گم کردن راه در جست‌وجوی سبکی مناسب، و افراط در به‌کارگیری واژه‌های فرانسوی تبار پرداخت؛ واژه‌هایی که غالباً زبان را برای یک انگلیسی‌زبان بومی نامفهوم می‌کنند. کارِ پرزحمتِ مترجم این است که بهترین تعبیرهایی را بیابد که از یک

سو تصویرپردازی زنده و ملموسِ متن اصلی را منتقل کنند و از سوی دیگر، متن را برای خوانندگان قابل فهم سازند. [۳۱]

درگیری انگلس با اشتباهات پیپر او را واداشت تا تمایزهایی مفهومی مطرح کند که مستقیماً به نظریه‌ی اجتماعی مربوط می‌شدند، و نه صرفاً به عمل ترجمه. او، برای نمونه، با ترجمه‌ی اصطلاح «bürgerliche Gesellschaft» (جامعه‌ی بورژوایی) به صورت «جامعه‌ی طبقه‌ی متوسط» مخالفت کرد. این خطا به زعم او همان قدر نادرست بود که «feudale Gesellschaft» (جامعه‌ی فئودالی) با «جامعه‌ی نجیب‌زادگان» یکی گرفته شود. انگلس سپس ادامه داد:

«ما از جامعه‌ی بورژوایی آن مرحله از توسعه‌ی اجتماعی را می‌فهمیم که در آن، بورژوازی، طبقه‌ی متوسط، یعنی طبقه‌ی سرمایه‌داران صنعتی و تجاری، از حیث اجتماعی و سیاسی، طبقه‌ی حاکم است؛ امری که اکنون کمابیش در تمام کشورهای متمدن اروپا و آمریکا مصداق دارد... [جامعه‌ی بورژوایی] به این واقعیت اشاره دارد که طبقه‌ی متوسط طبقه‌ی حاکم است، در تقابل یا با طبقه‌ای که سلطه‌اش را جایگزین کرده (نجیب‌زادگان فئودال) یا با آن طبقاتی که موفق می‌شود زیر سلطه‌ی اجتماعی و سیاسی خود نگه دارد (پرولتاریا یا طبقه‌ی کارگر صنعتی، جمعیت روستایی...)». [32]

این که مارکس انگلس را در مسائل ترجمه مرجع می‌دانست، آشکارتر از آن است که نیاز به تأکید داشته باشد. اما او همچنین می‌دانست که انگلس خود چندزبانه بود و به زبان‌های بیشتری از مارکس تسلط یافته بود.

برنامه‌ی درسی انگلس در مدرسه کمابیش با برنامه‌ی مارکس مشابه بود؛ او هم باید یونانی، لاتین و فرانسوی می‌آموخت، اما برخلاف مارکس، یک دوره‌ی عبری نیز گذراند (۱۸۳۴-۱۸۳۵). بخش مهمی از درس‌های یونانی (۱۸۳۶-۱۸۳۷) شامل خواندن *ایلیاد* هومر، *ضیافت* افلاطون، و *تاریخ جنگ پلوپونزی* توسیدید بود. به نظر می‌رسد انگلس آثار هسیود، ارسطو، سوفوکل و ویرژیل را نیز نزد خود مطالعه کرده و از منابع متعددی نظیر *فرهنگ جیبی زبان یونانی* اثر فرانتس پاسو، *واژه‌نامه‌ی کامل یونانی-آلمانی اشعار هومر و هومر یادها* اثر گوتلوب کریستیان کروژنوس، و *دستور زبان تفصیلی یونانی* اثر فیلیپ بوتن بهره برده است. [۳۳] انگلس در یکی از دفترهای خود درباره‌ی تاریخ باستان، یادداشت‌هایی درباره‌ی

فرهنگ‌های شرقی، از جمله مصر باستان، همراه با طراحی ابلیسک‌ها و هرم‌ها و تقلیدهایی از هیروگلیف‌ها، برداشته بود. [34]

اشتیاق انگلس به یادگیری زبان‌ها از نامه‌ای در ۱۸۳۹ آشکار است؛ نامه‌ای که در آن، شاید با اندکی اغراق، نوشت که خواندن «روزنامه‌های بسیاری — هلندی، انگلیسی، آمریکایی، آلمانی، ترکی و ژاپنی» را آغاز کرده است. «این کار به من فرصت داد ترکی و ژاپنی یاد بگیرم؛ بنابراین اکنون بیست‌وپنج زبان می‌فهمم.» [35] اما شاید در تالار درس فریدریش شلینگ در برلین نیز به همان اندازه زبان‌های گوناگون به گوشش خورده بود. او با تکیه بر مشاهدات شخصی خود، در اوایل دهه‌ی ۱۸۴۰ نوشته‌ای کوتاه درباره‌ی رقابت میان شلینگ و گ. و. ف. هگل نوشت و در ضمن، به ترکیب جهان‌وطنی حاضران اشاره کرد: «آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، مجاری، لهستانی، روسی، یونانی جدید و ترکی — همه را می‌توان شنید که هم‌زمان به گوش می‌رسند؛ سپس علامت سکوت داده می‌شود و شلینگ بر فراز خطابه‌گاه می‌رود.» [36]

او در نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۱۸۴۰، به‌واسطه‌ی رفت‌وآمد مکرر به انگلستان، به‌اندازه‌ای به انگلیسی مسلط بود که در نشریات *نیو مورال ورلد* (دنیای اخلاق نو) و *نورثن استار* (ستاره‌ی شمالی) درباره‌ی رویدادهای پروس مقاله می‌نوشت. انگلس در دهه‌ی ۱۸۵۰ دامنه‌ی مطالعات زبانی خود را گسترش داد و زبان‌های تازه‌ای را به برنامه‌ی مطالعاتی‌اش افزود. او در آوریل ۱۸۵۳ در نامه‌ای به ژوزف ویدمایر نوشت: «در زمستان گذشته در زبان‌های اسلاوی و نیز در امور نظامی پیشرفت چشمگیری کرده‌ام و تا پایان سال، به گمانم، به دانشی نسبتاً رضایت‌بخش از زبان روسی و یکی از زبان‌های اسلاوی جنوبی دست خواهم یافت.» [37] انگلس، تنها یک سال پیش از آن، در نامه‌ای به مارکس گله کرده بود که آن‌گونه که باید به زبان‌های اسلاوی نپرداخته است. زبان روسی برای انگلس اهمیت ویژه‌ای داشت؛ نه فقط برای آنکه بتواند «نظام کهن مالکیت اشتراکی اسلاوها» را بشناسد، بلکه همچنین برای آنکه بتواند در برابر میخائیل باکونین موضع بگیرد؛ کسی که به گفته‌ی او «تنها از آن رو اعتباری پیدا کرده بود که هیچ‌کس روسی نمی‌دانست.» به علاوه می‌نوشت: «دو هفته‌ی گذشته را سخت مشغول خواندن زبان روسی بوده‌ام و اکنون تقریباً بر دستور زبان آن مسلط شده‌ام. دو یا سه ماه دیگر نیز که بگذرد، واژگان لازم را فراخواهم گرفت و آن‌گاه می‌توانم به سراغ چیزهای دیگر بروم. باید امسال کار زبان‌های اسلاوی را یکسره کنم... دست کم یکی از ما باید با این زبان‌ها آشنا باشد» [38]

انگلس، افزون بر زبان روسی، به یادگیری زبان‌های صربی، اسلونیایی و چکی نیز پرداخت.[۳۹] او حتی در اندیشه‌ی نگارش دستور زبان تطبیقی زبان‌های اسلاوی بود، اما هنگامی که دریافت فرانتس فون میکلوشیچ پیش‌تر کتابی در همین زمینه منتشر کرده، از این طرح صرف‌نظر کرد. [۴۰] انگلس تا ۱۸۵۲ زبان روسی را خودآموز فراگرفت، اما پس از آن نزد مهاجر روس، ادوارد پیندار، در کلاس‌های مکالمه شرکت کرد. سپس آثار الکساندر پوشکین را به زبان اصلی خواند (و بخش‌هایی از *یوگنی آنگین* و *سوارکار مفرغی* را نیز ترجمه کرد)، و همچنین آثار الکساندر گریبایدوف و الکساندر هرترسن را به روسی مطالعه کرد و بر همان اساس فهرست‌های گوناگونی از واژگان فراهم آورد. همچنین کتاب *نمونه‌هایی از آثار شاعران روس* را خواند و از آثار شاعران و نویسندگان روس، از جمله میخائیل لومونوسوف، گاورایلا درژاوین و نیکلای کارامزین، یادداشت‌برداری کرد. [۴۱] به‌علاوه، انگلس از مارکس خواست منابع گوناگونی درباره‌ی تاریخ و زبان‌شناسی زبان‌های اسلاوی را برای او جست‌وجو کند. مارکس نیز در پاسخ، خلاصه‌ها و کتاب‌نامه‌های مفصلی از این منابع برای انگلس تهیه کرد. [۴۲]

در حوزه‌ی زبان‌های خاورمیانه، انگلس جاه‌طلبانه به سراغ فارسی رفت، هرچند دشواری زبان عربی او را دلسرد کرد. در ژوئن ۱۸۵۳ به مارکس نوشت: «از فرصت استفاده کرده‌ام تا فارسی بیاموزم. عربی مرا از خود می‌رماند؛ هم به سبب نفرت ذاتی‌ای که از زبان‌های سامی دارم، و هم از آن رو که آموختن این زبان، با چنین گستردگی‌ای، بدون صرف وقت بسیار، به جایی نمی‌رسد؛ زبانی با چهار هزار ریشه که پیشینه‌اش به دو تا سه هزار سال می‌رسد. در مقایسه با آن، فارسی حقیقتاً بازی کودکانه است. اگر آن الفبای لعنتی عربی نبود — الفبایی که هر شش تا حرفش شبیه شش تای دیگر است و تازه مصوت‌ها را هم نمی‌نویسند — متعهد می‌شدم ظرف چهل‌وهشت ساعت همه‌ی دستور زبانش را یاد بگیرم... برای خودم حداکثر سه هفته مهلت تعیین کرده‌ام تا فارسی را بیاموزم. راستی، خواندن حافظ خوش‌باش به زبان اصلی لذت‌بخش است... سر ویلیام جونز پیر، در دستور زبان فارسی‌اش، دوست دارد برای نمونه، لطیفه‌های نسبتاً زنده‌ی فارسی نقل کند؛ لطیفه‌هایی که بعداً در کتاب *شرح‌هایی در باب شعر آسیایی* به شعر یونانی برگردانده است، زیرا حتی ترجمه‌ی لاتینی آن‌ها را نیز بیش از اندازه مستهجن می‌دانست. این شرح‌ها، در مجلد دوم *مجموعه آثار جونز*، در بخش «در باب شعر اروتیک»، حتماً سرگرم خواهد کرد. اما نثر فارسی، در مقابل، به‌شدت ملال‌آور است؛ برای نمونه، *روضه‌الصفاء* اثر میرخواند، که حماسه‌ی ایران را با زبانی بسیار آراسته، اما تهی از مضمون، روایت

می‌کند. او درباره‌ی اسکندر مقدونی می‌گوید که نام "اسکندر" در زبان ایونی "آکشید روس" است (که مانند "اسکندر" صورت تحریف‌شده‌ی "الکساندروس" به شمار می‌رود) و معنایی نزدیک به "فیلسوف" دارد؛ زیرا "فیلسوف" از دو جزء *fila*، به معنای عشق، و *sufa*، به معنای حکمت، ساخته شده؛ ازاین‌رو "اسکندر" هم‌معنای "دوستدار حکمت" است. [۴۳]

انگلس از **دستور زبان فارسی** جونز یادداشت‌هایی برداشت که عمدتاً بر پنج بخش کتاب (الفبا، صامت‌ها، مصوت‌ها، اسم‌ها و صفت‌ها) متمرکز بود و برای آوانویسی حروف فارسی به خط لاتین نیز شیوه‌ای ابتکاری به کار گرفت. [44] انگیزه‌ی اصلی انگلس در پس علاقه‌اش به زبان فارسی، بیش از هر چیز، سیاسی و تاریخی بود. چنان‌که بعدها، در ۱۸۵۷، یادآور شد، تنش‌های میان انگلستان و روسیه بر سر حفظ برتری در خلیج فارس، دریای خزر و شرق آسیا رو به افزایش بود؛ تنشی که به مقاومت ایران و مخالفت چین دامن می‌زد. [۴۵] این وضعیت مستلزم درکی دقیق‌تر از ساختارهای اجتماعی محلی و اوضاع و احوال تاریخی آن مناطق بود. انگلس پیش‌تر، در گفت‌وگوی خود با مارکس در ۱۸۵۳، اظهار کرده بود که کتاب **جغرافیای تاریخی عربستان** اثر چارلز فورستر را خوانده و خلاصه‌ای از بحث‌های آن کتاب را درباره‌ی فرهنگ‌های قبیله‌ای و نیز اهمیت دین در شرق برای مارکس فرستاده است. [۴۶] مارکس در پاسخ نوشت که «مطالب نامه‌ات درباره‌ی عبرانی‌ها و اعراب برایم بسیار جالب بود» و سپس پرسید: «چرا تاریخ شرق، همچون تاریخ ادیان به نظر می‌رسد؟» [۴۷] انگلس در پاسخ نوشت که «نبود مالکیت ارضی، در واقع، کلید فهم سراسر شرق است.» سپس افزود: «همین امر، بنیان تاریخ سیاسی و دینی آن را تشکیل می‌دهد. اما چگونه باید توضیح داد که چرا مردمان مشرق‌زمین هرگز به مرحله‌ی مالکیت ارضی — حتی از نوع فئودالی آن — نرسیدند؟ به گمان من، علت این امر تا حد زیادی به اقلیم، همراه با ویژگی‌های طبیعی سرزمین، بازمی‌گردد؛ به‌ویژه به پهنه‌های گسترده‌ی بیابانی که از صحرای بزرگ آفریقا آغاز می‌شوند و از عربستان، ایران، هند و سرزمین تاتارها می‌گذرند و تا مرتفع‌ترین فلات‌های آسیا امتداد می‌یابند. در چنین مناطقی، آبیاری مصنوعی نخستین شرط کشاورزی است و این وظیفه یا بر عهده‌ی جماعت‌های محلی است، یا استان‌ها، یا حکومت مرکزی.» [۴۸]

انگلس بعدها در دهه‌ی ۱۸۷۰ چنین اظهاراتی را در عام‌ترین چارچوب انسان‌شناختی در کتاب **دیالکتیک طبیعت** صورت‌بندی کرد و گاه آن‌ها را با جایگاه زبان در سیر تکاملی تاریخ پیوند می‌داد. برای مثال، او منشأ

زبان را در بستر اجتماعی فرایند کار تبیین می‌کرد؛ زیرا زبان در فرایند تولید اجتماعی به منزله‌ی رسانه‌ای برای ارتباط عمل می‌کند که انسان‌ها از رهگذر آن می‌توانند «به هدف‌هایی هرچه والاتر دست یابند». افزایش پیچیدگی فعالیت تولیدی با «رشد تدریجی گفتار» و «پالایش متناظر همه‌ی حواس» همراه است. [۴۹]

تأملات نظری انگلس درباره‌ی مناسبات اجتماعی مالکیت و شیوه‌های تولید در دهه‌ی ۱۸۵۰، با مطالعات او درباره‌ی تاریخ و زبان‌های اروپای مرکزی و شمالی همراه بود. در ۱۸۵۹ به مارکس نوشت که مشغول خواندن ترجمه‌ی گوتیک کتاب مقدس به قلم اسقف اولفیللاس، متعلق به سده‌ی چهارم، است. از این‌رو ناگزیر بود «کار این گوتیک لعنتی را یکسره کند». سپس افزود: «بعد از آن سراغ زبان اسکاندیناویایی باستان و آنگلوساکسون خواهم رفت... تا اینجا بدون فرهنگ لغت یا هیچ کتاب مرجعی، به غیر از متن گوتیک و گریم، کار کرده‌ام... چیزی که اینجا سخت به آن نیاز دارم کتاب گریم، *تاریخ زبان آلمانی*، است. می‌توانی آن را برایم پس بفرستی؟» [۵۰] او در اوایل دهه‌ی ۱۸۸۰، در پژوهش‌هایش درباره‌ی مناسبات مالکیت در میان اقوام ژرمنی، بار دیگر به زبان‌های یادشده بازگشت و به‌ویژه بر گویش فرانکونی تمرکز کرد. [۵۱]

انگلس در اوایل دهه‌ی ۱۸۶۰ مشغول خواندن مجموعه‌ای از منظومه‌های حماسی کهن دانمارکی بود و گاه بخش‌هایی از آن را ترجمه می‌کرد. یکی از این ترجمه‌ها (احتمالاً منظومه‌ی «هر یون») را برای دوستش کارل زیبل فرستاد، اما افزود: «نتوانستم حق لحن سرزنده و سرخوشی بی‌پروای متن اصلی را ادا کنم... ناچار باید به همین ترجمه (که ضمناً تقریباً تحت‌اللفظی است) بسنده کنی. گمان نمی‌کنم این اثر پیش از این به آلمانی ترجمه شده باشد.» [۵۲]

انگلس اندکی پس از پایان جنگ آلمان و دانمارک در ۱۸۶۴، به زوندربورگ در شلسویگ — که پیش‌تر بخشی از دانمارک بود و بعدها به پروس ضمیمه شد — رفت تا از نزدیک اوضاع و احوال آنجا را بررسی کند. او در نامه‌ای که در آن نوشته بود که این اواخر «مشغول کار بر روی زبان‌شناسی و باستان‌شناسی فریسی‌ها، آنگل‌ها، یوت‌ها و اسکاندیناویایی‌ها» بوده است، شماری از مشاهدات خود را درباره‌ی زبان رایج مردم با مارکس در میان گذاشت.

«در فلنسبورگ [بندری دانمارکی تا جنگ شلسویگ] که دانمارکی‌ها مدعی‌اند سراسر بخش شمالی آن، به‌ویژه ناحیه‌ی بندرس، دانمارکی است، همه‌ی کودکانی که گروه‌گروه کنار بندر مشغول بازی بودند، به آلمانی سفلا سخن می‌گفتند. از سوی دیگر، در شمال فلنسبورگ، زبان مردم دانمارکی است — یعنی گویش دانمارکی

سفلا، که من به سختی حتی یک کلمه از آن را می‌فهمیدم. اما دهقانانی که در میخانه‌ای در سوندوت بودند، به نوبت به دانمارکی، آلمانی سفلا و آلمانی علیا سخن می‌گفتند؛ و نه در آنجا و نه در زوندربورگ، با آنکه من همیشه مردم را به زبان دانمارکی خطاب می‌کردم، هرگز پاسخی به زبانی جز آلمانی دریافت نکردم. «[۵۳]

انگلس تا پایان دهه‌ی ۱۸۶۰، علاوه بر دانمارکی، به مطالعه‌ی هلندی، فریزی، زبان‌های سلتی و ایرلندی نیز پرداخت، که آخری برای فهم ساختارهای خویشاوندی، آداب و قوانین کهن اروپای شمالی اهمیت داشت.

[54]

مارکس و انگلس، علاوه بر مطالعات علمی، چندزبانی را از نظر سیاسی نیز سودمند می‌دانستند. مارکس در جریان بحث درباره‌ی مسائل سازمانی کنگره‌ی ژنو «انجمن بین‌المللی کارگران» در ۱۸۶۶ به یوهان فیلیپ بکر نوشت: «دبیرکل باید بیش از یک زبان بداند.» این کنگره که شصت نماینده از بریتانیا، فرانسه، آلمان و سوئیس در آن حضور داشتند، به رئیسی نیاز داشت که بتواند «به زبان‌های گوناگون سخن بگوید، صرفاً برای آنکه در وقت صرفه‌جویی شود.» از این‌رو، مارکس تأکید کرد که «کاملاً ضروری است که [هرمان] یونگ به ریاست کنگره برگزیده شود، زیرا او به هر سه زبان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی سخن می‌گوید.» [۵۵]

انگلس در اوایل دهه‌ی ۱۸۷۰، هم از جنبه‌ی شخصی و هم از نظر سازمانی، درگیر رسیدگی به برخی مسائل مرتبط با زبان در مکاتبات انجمن بود. او در ۱۸۷۱ به پل لافارگ نوشت: «من بیچاره ناگزیر شده‌ام نامه‌های طولانی، یکی پس از دیگری، به ایتالیایی و اسپانیایی بنویسم؛ دو زبانی که تقریباً هیچ نمی‌دانم!» در ۱۸۷۲، او در مسائل مربوط به هماهنگی مشارکت داشت و پیشنهاد زیر را مطرح کرد:

«ما عاقدانه نمی‌خواستیم برای دانمارک یک دبیر آلمانی تعیین کنیم؛ اعضای فرانسوی ما نیز غالباً به انگلیسی نمی‌نویسند و نمی‌دانستیم که مکاتبه به زبان فرانسوی تا چه اندازه برای شما مناسب خواهد بود؛ بنابراین تنها گزینه‌ی ما این بود که یک عضو انگلیسی را انتخاب کنیم، زیرا شما به زبان انگلیسی برای ما نوشته بودید. البته شما به زبان دانمارکی برای من خواهید نوشت. من زبان شما را کاملاً می‌فهمم، زیرا مطالعه‌ی کاملی در ادبیات اسکاندیناوی داشته‌ام؛ تنها افسوسم این است که نمی‌توانم به زبان دانمارکی به شما پاسخ دهم، زیرا هرگز فرصتی برای تمرین آن نداشته‌ام. شاید این فرصت بعداً فراهم شود! جز من، مارکس نیز دانمارکی می‌داند، اما تردید دارم که شخص دیگری در شورای عمومی آن را بداند.» [۵۷]

انگلس از اواخر دهه‌ی ۱۸۶۰ به بعد دوباره به ترجمه‌ی متون پیچیده‌ی نظری روی آورد. ترجمه‌های انگلیسی و فرانسوی **سرمایه‌ی** مارکس در برنامه‌ی کاری او قرار داشتند. او معتقد بود که ساموئل مور شخص مناسبی برای ویرایش نسخه‌ی انگلیسی است، زیرا زبان آلمانی‌اش آن قدر خوب بود که «بتواند هاینه [هاینریش] را روان بخواند» و زیر نظر دقیق انگلس، خود را «به سرعت با سبکِ تو [مارکس] وفق خواهد داد.» یکی از دشواری‌های آشکار برگرداندن **سرمایه** به انگلیسی سبک دیالکتیکی مارکس بود. انگلس در همین ارتباط، به شیوه‌های گوناگون ترجمه‌ی «اصطلاحات هگلی» مارکس می‌اندیشید و انتظار داشت که خود مارکس نیز درباره‌ی این مسئله بیندیشد و شاید حتی بخش‌های مربوط به کالا و پول را بازنویسی کند. او پرسید: «آیا در نوشته‌های فلسفی قدیمی انگلیسی، مربوط به دوران پیش از بیکن و پیش از لاک، نمی‌توانیم مطالبی برای اصطلاح‌شناسی پیدا کنیم؟ احساس می‌کنم چیزی از این دست وجود دارد. و درباره‌ی تلاش انگلیسی‌ها برای برگرداندن زبان هگل چه نظری داری؟» [۵۸]

انگلس، کمابیش به‌طعنه، گفت که مشکل از سبک خود مارکس سرچشمه می‌گیرد؛ چون «برای اهل علم آلمان به شیوه‌ای کاملاً دیالکتیکی می‌نویسی.» هنگامی که پای ترجمه‌ی کتاب نه فقط به انگلیسی، بلکه به فرانسوی نیز در میان باشد، «خدا به دادت برسد.» [۵۹]

مارکس پس از بررسی ترجمه‌ی فرانسوی ژوزف روا، به نیکلای دانیلسون، مترجم روسی **سرمایه**، اطلاع داد که روی، گرچه «در هر دو زبان بسیار خبره است» و «مترجم فوئرباخ نیز بوده است»، اغلب بیش از اندازه تحت‌اللفظی ترجمه کرده است؛ در نتیجه مارکس «ناچار شده است بخش‌های کاملی را به فرانسوی از نو بنویسد تا برای عامه‌ی فرانسوی‌زبان قابل فهم شود.» مارکس اطمینان داشت که بعدها «ترجمه‌ی کتاب از فرانسوی به انگلیسی و زبان‌های لاتینی تبار آسان‌تر خواهد شد.» [۶۰] انگلس با این نظر مارکس که باید «نسخه‌ی فرانسوی را الگویی برای ترجمه‌ی انگلیسی قرار دهند» موافق نبود، زیرا نسخه‌ی فرانسوی نیز مشکلات خاص خود را داشت. انگلس، مثلاً، در اظهارنظر درباره‌ی ترجمه‌ی فرانسوی فصل مربوط به قوانین کارخانه، تأسف خود را چنین بیان کرد که «نیرو، سرزندگی و شور» متن اصلی آلمانی «به باد فنا رفته است.»

«امکان آنکه یک نویسنده‌ی متعارف خود را با ظرافتی معین بیان کند، با اخته کردن زبان به دست آمده است. اندیشیدنِ اصیل در قالبِ تنگِ زبانِ فرانسوی امروزِ روزبه‌روز ناممکن‌تر می‌شود. هر موضوع برجسته یا سرزنده‌ای صرفاً به سبب این ضرورت که باید به الزامات یک منطق صوری فضل‌فروشانه گردن نهد و جمله‌ها

را جابجا کند حذف می‌شود، ضرورتی که تقریباً همه‌جا به امری اجتناب‌ناپذیر بدل شده است. ... در زبان انگلیسی، نیروی بیان در متن اصلی لازم نیست ملایم شود؛ هر آنچه ناگزیر در بخش‌های واقعاً دیالکتیکی باید قربانی شود، در بخش‌های دیگر با نیروی بیشتر و ایجاز افزون‌تر زبان انگلیسی جبران خواهد شد.» [۶۱]

انگلس، سال‌ها بعد، نیز نوشت که حتی «زبان ایتالیایی بسیار بیش از زبان فرانسوی با شیوه‌ی بیان دیالکتیکی سازگار است.» این اظهارنظر در اصل خطاب به پاسکواله مارتینتی بود که در ۱۸۸۳ با انگلس تماس گرفت و ترجمه‌ی ایتالیایی کتاب انگلس، **سوسیالیسم: تخیلی و علمی**، را برای او فرستاد. مارتینتی که به زبان آلمانی تسلط روان نداشت، متن انگلس را از روی ترجمه‌ی فرانسوی لافارگ ترجمه کرده بود. انگلس در پاسخ به مارتینتی، به زبان ایتالیایی، پیشنهاد کرد که تغییرات مهمی در متن ایتالیایی داده شود؛ هرچند اذعان کرد که خود او نمی‌تواند تمام متن را به ایتالیایی برگرداند، زیرا «زبان ایتالیایی من ناقص است و مدت‌هاست که تمرین نکرده‌ام.» [۶۲] مارتینتی همچنین از انگلس خواست منابع زبانی‌ای برای بهبود زبان آلمانی‌اش معرفی کند. از پاسخ انگلس چنین برمی‌آید که مارتینتی با کتاب آموزش زبان آلمانی یوهان فرانتس آن آشنا بوده است؛ کتابی که به جای حفظ کردن واژگان، بر ترجمه‌ی دوسویه‌ی قطعات کوتاه (از زبان اصلی به زبان مقصد و برعکس) تأکید ویژه داشت. انگلس در پاسخ گفت که با کتاب آن آشنایی ندارد، اما روش شخصی خود را برای یادگیری هر زبانی از صفر با او در میان گذاشت:

«برای یادگیری یک زبان، روشی که همیشه دنبال کرده‌ام این است: خودم را با دستور زبان به زحمت نمی‌اندازم (جز صرف اسم‌ها و فعل‌ها و ضمایر) و با استفاده از یک فرهنگ لغت، دشوارترین نویسنده‌ی کلاسیکی را که بتوانم پیدا کنم می‌خوانم. برای مثال، ایتالیایی را با دانته، پترارک و آریوستو آغاز کردم؛ اسپانیایی را با سروانتس و کالدرون؛ و روسی را با پوشکین. سپس به خواندن روزنامه‌ها و مانند آن می‌پردازم. درباره‌ی آلمانی، فکر می‌کنم بخش نخست **فاوست** گوتته مناسب باشد؛ این اثر، عمدتاً، به سبکی عامیانه نوشته شده است، و چیزهایی که برای شما دشوار به نظر می‌رسند، بدون شرح و توضیح، برای یک خواننده‌ی آلمانی نیز دشوار خواهند بود.» [۶۳]

دشواری برگرداندن زبان آلمانی مارکس و انگلس به زبان‌های دیگر، در نسخه‌های خارجی **مانیفست کمونیست** نیز آشکار شد. از آنجا که ترجمه‌ی متن به «انگلیسی ادبی و دستوری» «به‌شدت دشوار» است،

انگلس پیشنهاد کرد ترجمه‌ی انگلیسی را خود او انجام دهد. او نوشت: «ترجمه‌های روسی به مراتب بهترین ترجمه‌هایی‌اند که دیده‌ام.» [۶۴]

انگلس، با شگفتی، با آبراهام کاهان، مهاجر روسی-یهودی در ایالات متحد و نماینده‌ی کنگره‌ی بین‌المللی کارگران سوسیالیست، روبه‌رو شد؛ کاهان قصد داشت در دهه‌ی ۱۸۹۰ ترجمه‌ای به زبان ییدیش از **مانیفست** تهیه کند و انگلس نیز وعده داده بود که مقدمه‌ای بر آن بنویسد. النور مارکس، کوچک‌ترین دختر مارکس و در آن زمان فعال جنبش کارگری یهودی در انگلستان، کاهان را به انگلس معرفی کرده بود. گفته می‌شود که انگلس هنگام میزبانی از کاهان، چند سطر به زبان ییدیش از روزنامه‌ی یهودی - آمریکایی **آربایتر سائیتونگ** (روزنامه‌ی کارگران) خواند. ابتکار کاهان برای انگلس به‌ویژه خوشایند بود، زیرا هر دو با یهودستیزی مخالفت می‌کردند و نسبت به برخی مواضع دوپهلوی درباره‌ی «مسئله‌ی یهود» در کنگره‌ی سوسیالیستی ۱۸۹۱ انتقاد داشتند. [۶۵] انگلس پیش‌تر، در دهه‌ی ۱۸۷۰، در **آنتی‌دورینگ** به شوونیسم زبانی و یهودستیزی اویگن دورینگ حمله کرده بود. در چارچوب مبارزات سیاسی علیه یهودستیزی بود که انگلس صداهای یهودی را به‌ویژه مهم می‌دانست:

«یهودستیزی چیزی نیست جز واکنش لایه‌های اجتماعی رو به زوال قرون وسطایی علیه جامعه‌ی مدرن که اساساً از سرمایه‌داران و کارگران مزدبگیر تشکیل شده است؛ بنابراین، یهودستیزی فقط در خدمت اهدافی واپس‌گرایانه است، آن هم زیر پوششی به‌ظاهر سوسیالیستی؛ این پدیده شکل فاسدی از سوسیالیسم فئودالی است و ما هیچ نسبتی با آن نداریم. ... به سبب یهودستیزی در اروپای شرقی و به سبب تفتیش عقاید اسپانیایی در ترکیه، امروز در انگلستان و آمریکا هزاران هزار پرولتاریای یهودی وجود دارد؛ و اتفاقاً این یهودیان کارگرند که بدترین استثمارها را تحمل می‌کنند و در شدیدترین فقر به سر می‌برند. در انگلستان طی دوازده ماه گذشته، ما سه اعتصاب از سوی کارگران یهودی داشته‌ایم. آیا ما در چنین وضعی باید در مبارزه‌مان با سرمایه نیز به یهودستیزی آلوده شویم؟» [۶۷]

مشخص نیست که انگلس تا چه اندازه به زبان عبری یا ییدیش مسلط بود، اما او در واپسین سال‌های زندگی همچنان در پی یادگیری زبان‌های تازه بود. چنان‌که در نامه‌ای به لورا لافارگ در ۱۸۹۴ نوشت، او روزانه روزنامه‌های آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی را می‌خواند و چندین هفته‌نامه را دنبال می‌کرد: «دو تا از آلمان، هفت تا از اتریش، یکی از فرانسه، سه تا از آمریکا (دو انگلیسی، یک آلمانی)، دو تا ایتالیایی و به زبان‌های لهستانی،

بلغاری، اسپانیایی و بوهمی هر کدام یکی؛ سه تایی آن‌ها به زبان‌هایی هستند که هنوز به تدریج در حال یادگیری‌شان هستیم.» [68]

پل لافارگ در خاطراتش از انگلس می‌نویسد که اندکی پس از سقوط کمون پاریس از شوراهای ملی انترناسیونال در اسپانیا و پرتغال دیدار کرده بود؛ در آنجا به او گفتند فردی به نام «آنخل» (انگلس) «کاستیلیایی را بی‌نقص» و «پرتغالی را بی‌عیب و ایراد» می‌نویسد — «وقتی به شباهت‌ها و تفاوت‌های ظریف این دو زبان با یکدیگر و با ایتالیایی بیندیشیم، زبانی که انگلس نیز به همان اندازه بر آن مسلط بود، دستاوردی است درخور توجه.» [69]

ادوارد اولینگ به یاد می‌آورد که خانه‌ی انگلس مملو از رفت‌وآمد سوسیالیست‌هایی از کشورهای گوناگون بود: «انگلس می‌توانست با همه‌ی آن‌ها به زبان خودش گفت‌وگو کند. مانند [کارل] مارکس، او آلمانی، فرانسوی و انگلیسی را به کمال صحبت می‌کرد و می‌نوشت؛ با ایتالیایی، اسپانیایی و دانمارکی نیز تقریباً به همان خوبی آشنا بود؛ همچنین روسی، لهستانی و رومانیایی را می‌خواند و می‌توانست با این زبان‌ها نیز سر کند، و چه بگویم از زبان‌های پیش‌پاافتاده‌ای همچون لاتین و یونانی.» [70]

تسلط بر مهارت‌های خواندن، نوشتن، شنیدن یا سخن گفتن هرگز برای مارکس و انگلس هدفی فی‌نفسه نبود؛ آن‌ها به زبان‌های گوناگون علاقه‌ی عمیق داشتند، اما این علاقه همیشه در پیوند با هدفی علمی و تعهدی سیاسی معنا پیدا می‌کرد. انترناسیونالیسم سوسیالیستی در گذشته نیازمند چندزبانی بود و هنوز هم هست. [71]

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *Marx and Engels as Polyglots* نوشته‌ی Kaan Kangal که در این [لینک](#) در دسترس است.

یادداشت‌ها

- [1]. Karl Marx and Frederick Engels, *Collected Works*, vol. 11 (New York: International Publishers, 1975), p. 103.
- [2]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 11, p. 104.

- [3]. Michael Heinrich, *Karl Marx and the Birth of Modern Society: The Life of Marx and the Development of His Work (1818–1841)*, vol. 1 (New York: Monthly Review Press, 2019), p. 101.
- [4]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 1, p. 643.
- [5]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 1, p. 17.
- [6]. Heinrich, *Karl Marx and the Birth of Modern Society*, pp. 126–27.
- [7]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 25, pp. 470–71.
- [8]. Karl Marx, ‘Exzerpte aus Karl Ludwig Kannegießer: Italienische Grammatik,’ in *Marx-Engels-Gesamtausgabe (MEGA)*, IV/5 (Berlin: De Gruyter, 2015), pp. 651–700.
- [9]. ‘Katalog der Bibliothek von Karl Marx. Zusammengestellt von Roland Daniels. Mit Vermerken von Karl Marx,’ in *MEGA*, IV/5, pp. 295–306.
- [10]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 364.
- [11]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, pp. 447–48
- [12]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 480.
- [13]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 490.
- [14]. See, by way of comparison, Hans-Peter Harstick, ed., *Karl Marx über Formen vorkapitalistischer Produktion* (Frankfurt: Campus Verlag, 1977).
- [15]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 38, p. 380.
- [16]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 275.
- [17]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 289.
- [18]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 292.
- [19]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, pp. 329–30.
- [20]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 331.
- [21]. Marx, ‘Exzerpte aus William Barnes,’ in *MEGA*, IV/12 (Berlin: Akademie Verlag, 2007), pp. 364–66.
- [22]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 24, p. 199.

- [23]. Editorial commentary, 'Nikolaj Gavrilovič Černyševskij: Pis'ma bez adresa [Unveröffentlichtes Manuskript.],' in *MEGA*, IV/18 (Berlin: De Gruyter, 2019), p. 1142.
- [24]. Marx, 'Nikolaj Gavrilovič Černyševskij,' pp. 705–19.
- [25]. Hanno Strauß, 'Zu einigen Fragen des Studiums zeitgenössischer Verhältnisse in Rußland durch Marx und Engels in den 50er Jahren des 19. Jahrhunderts,' in *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung*, Heft 13 (1982), p. 56.
- [26]. See Harstick, ed., *Karl Marx über Formen vorkapitalistischer Produktion*.
- [27]. Wilhelm Liebknecht, 'Reminiscences of Marx,' in *Reminiscences of Marx and Engels* (Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1957), p. 99.
- به گفته‌ی لیکنشت، مارکس در زمان جنگ کریمه در نظر داشت «ترکی و عربی را نیز بیاموزد»، اما «فرصت این کار را نیافت.»
- [28]. Kovalevsky, 'Meetings with Marx,' in *Reminiscences of Marx and Engels*, p. 294.
- [29]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 175.
- [30]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 179.
- [31]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 190.
- [32]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 191.
- [33]. Editorial commentary, 'Präparation und Bemerkungen zu Homers Ilias,' *MEGA*, IV/1 (Berlin: Dietz, 1976), p. 937.
- [34]. Engels, 'Geschichtsheft I. Alte Geschichte,' in *MEGA*, IV/1, p. 459.
- [35]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 2, p. 470.
- [36]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 2, p. 182.
- [37]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 305.

برای فهرست کوتاه قیدهای روسی انگلس (با تاریخ نامعلوم)، بنگرید به مجموعه‌ی *Marx-Engels Papers* در مؤسسه‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی، J 62. همچنین انگلس یادداشت‌هایی درباره‌ی زبان‌شناسی تطبیقی (با تاریخ نامعلوم) تهیه کرده بود؛ برای این یادداشت‌ها، بنگرید به H 170.

[38]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 67; see also Kevin B. Anderson, *Marx at the Margins: On Nationalism, Ethnicity, and Non-Western Societies* (Chicago: University of Chicago Press, 2010), pp. 44–45; Aileen Kelly, *Mikhail Bakunin: A Study in the Psychology and Politics of Utopianism* (Oxford: Clarendon, 1982), pp. 130–31.

[39]. See Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 424.

[40]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 40, p. 403.

[41]. Strauß, ‘Zu einigen Fragen des Studiums zeitgenössischer Verhältnisse in Rußland durch Marx und Engels in den 50er Jahren des 19. Jahrhunderts,’ 48–50; editorial commentary, ‘Friedrich Engels an Karl Marx, 18. März 1852,’ in *MEGA*, III/5 (Berlin: Dietz, 1987), p. 666; Engels, ‘Zur russischen Sprache und Literatur,’ in *MEGA*, IV/10 (Berlin: de Gruyter, 2023), pp. 603–44.

[42]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 40, pp. 15–18, 19–21, 26.

[43]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 341.

[۴۴]. این یادداشت‌برداری‌ها در بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه محفوظ مانده‌اند و قرار است در *MEGA*, IV/11 منتشر شوند. بنگرید به:

Zhou Sicheng, ‘Friedrich Engels’ Studium der persischen Grammatik’ in Rolf Hecker et al., eds., *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung; Neue Folge 2014–15* (Hamburg: Argument, 2016), pp. 68–73.

[45]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 15, pp. 194–95, 278.

[46]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, pp. 326–27.

[47]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 332.

[48]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 39, p. 339.

[49]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 25, pp. 456–58.

[50]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 40, p. 516.

[51]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 26, pp. 6–107.

[52]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 4, 160–63; vol. 41, pp. 375, 635–37; Galina Woitenkova, ‘Engels’ Übersetzung eines altdänischen Liedes,’ in *Marx-Engels-Jahrbuch*, Band 10 (1986), pp. 334–38.

[53]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 42, 7–8.

انگلس همچنین برخی منابع درباره‌ی زبان آلمانی کهن را به مارکس توصیه کرد. بنگرید به: Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 42, p. 554

[54]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 43, pp. 247, 501, 514, 516, 517–18.

برای یادداشت‌برداری‌های انگلس از بخش‌های مربوط به دستور زبان کتاب *دستور زبان / ایرنو-سلتی*، یا *زبان ایرلندی* اثر چارلز والانس، بنگرید به *Marx-Engels Papers* در مؤسسه‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی، 49 J.

[55]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 42, pp. 314–15.

[56]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 44, p. 278.

[57]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 44, p. 330.

[58]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 42, pp. 386–88.

[59]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 42, p. 534.

[60]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 44, p. 385.

[61]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 44, pp. 540–41.

[62]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 47, pp. 37–38; see also p. 291.

[63]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 47, 47–48.

مارتینی در اواخر دهه‌ی ۱۸۸۰ در فکر مهاجرت به ایالات متحد یا انگلستان بود و درباره‌ی مسائل مربوط به میزان تسلط بر زبان انگلیسی با انگلس مشورت کرد. بنگرید به: Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 48, pp. 5–7

[64]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 47, p. 42.

[65]. Edmund Silberner, ‘Friedrich Engels and the Jews,’ *Jewish Social Studies* 11, no. 4 (1949): pp. 337, 323, 339.

[66]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 25, pp. 103–4.

[67]. Engels, 'On Anti-Semitism (1890),' marxists.org.

[68]. Marx and Engels, *Collected Works*, vol. 50, p. 386; see also p. 152.

[69]. Paul Lafargue, 'Reminiscences of Engels,' *Reminiscences of Marx and Engels*, p. 92.

[70]. Edward Aveling, 'Engels at Home,' *Reminiscences of Marx and Engels*, pp. 310–11.

[۷۱]. این مقاله نخستین بار در *نشریه مانتلی ریویو*، مجلد ۷۹، شماره ۹ (فوریه ۲۰۲۴)، منتشر شد. اینجا با اجازه‌ی ناشر (با اصلاحات جزئی) بازنشر شده است.